

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سیامک ستوده

قهرمانانِ ناقهرمان

در پی مرگ منتظری، در یکی دو هفته اخیر، هیاهو و جار و جنجال زیادی از جانب شخصیت های ملی-مذهبی، لیبرال، حقوق بشری، و حتی بعضی کمونیستهای لیبرال و سوگوار بر سر ارزیابی از شخصیت و نقش بازدارنده وی در جریان کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ به پا شد. آقای کدیور از او به عنوان مدافع حقوق مردم و مخالف دیکتاتوری، شخصیت والای علمی، شخصیت انقلابی و معلم خود یاد کرد. خانم عبادی، این بلبل شیرین اسلامی، حتی چپها را مورد انتقاد قرار داد که چرا در مورد دیگران بلافاصله سر و صدا راه می اندازند، ولی در مورد منتظری، چه در زمان حیات و چه پس از مرگش، آنطور که باید از او قدردانی به عمل نیاوردند. آقای شالگونی از رهبران راه گارگر (سازمان کارگران انقلابی) هم فراموش نکرد که مانند امت اسلام که یکبار در قرص ماه نقش یار را دیده بود، اعلام نماید که در ایشان نشان خدائی می بیند. آقای دکتر محیط هم که دیگر هیچ با آنهمه ارادتی که وی، به تاسی از حزب توده، به اسلام و سوسیالیزم! مندرج در پیام پیامبران دارد، پیش بینی نوحه خوانی های ستایش انگیز در مورد منتظری از جانب وی کار دشواری نبود. ولی نکته جالب اینکه همه این افراد با آنکه منتظری را به خاطر نامه معروفش به خمینی در مورد کشتار زندانیان سیاسی مورد تعریف و تمجید قرار داده بودند، ولی هیچکدام خود این نامه را مبنای تحلیل و ارزیابی خویش از شخصیت وی قرار نداده بودند، و شاید حتی بدون آنکه اساساً نگاهی هم به این نامه انداخته باشند، صرفاً بر پایه شنیده ها و تصورات خود از آن در مسند قضاوت نشسته بودند. پس اجازه دهید، برای آنکه ما نیز آلوده به قضاوت بدون تحقیق نشویم، قبل از هر چیز، به سراغ خود این نامه رفته و کار خود را از بررسی محتوی واقعی آن شروع نمائیم.

در این نامه (۶۷/۵/۹) منتظری پس از آنکه اعدام منافقین را تأیید می کند، اعدام سایر زندانیان را به هشت دلیل نادرست می داند و خواستار توقف آن می شود. اگر خوب به دلایل مزبور دقت شود به وضوح مشاهده می گردد که در هیچیک از آنها از حقوق انسانی به عنوان مبنای اعتراض به اعدامها ذکری به میان نیامده است، بلکه اعتراض به اعدامها یا به این دلیل ذکر شده که اینکار "حمل بر کینه توزی و انتقام جوئی" می گردد، و یا آنکه خانواده های احتمالاً "متدین و انقلابی" اعدام شدگان را از انقلاب "زده" می کند، و یا اینکه چرا زندانیانی را که دیگر سر موضع نیستند اعدام می کنید، یعنی اعدام آنها که هنوز بر سر موضع و عقاید خود هستند اشکالی ندارد، و بنابراین

می توان به زعم منتظری افراد با عقاید مخالف را تا زمانی که در عقاید خود ثابت قدم اند و توبه نکرده اند همانطور که جمهوری اسلامی نابود کرد، به کام مرگ سپرد. بنابراین، می بینید که با مراجعه به نامه به روشنی در می یابیم که حرکت منتظری در مخالفت با اعدامها هیچ ربطی به حقوق انسانی و دفاع از آنها نداشته و همه کسانی که از او به عنوان مدافع حقوق بشر، مدافع حقوق مردم نام برده اند، اگر از روی بی اطلاعی نبوده باشد، جز ادعائی بی پایه نکرده اند.

از جمله این یاهو گویمان گروه موسوم به کانون مدافعان حقوق بشر در ایران است که قبل از مرگ منتظری به دیدار او رفته و به عنوان "تلاشگر حقوق بشر" او را به خاطر شخصیت و مقام علمی والا و دفاع از حق و کرامت انسانی، مورد قدردانی قرار داده اند. معلوم نیست این افراد و همینطور آقای کدیور به چه مجوزی به خود اجازه داده اند خز عبلات و خرافه های مذهبی را که کاملاً خصالتی ضد علمی دارند، به حساب علم، آنهم از نوع والای آن بگذارند.

یکی دیگر از ستاینندگان منتظری آقای شالگونی است که او نیز از وجود نشان خدائی در منتظری به خاطر حساسیت وی نسبت به رنج انسان ها یاد می کند و می گوید:

" به این خاطر است که او را "آیت الله" می نامم. "آیت الله" یعنی نشانه خدا. من به تبعیت از کارل مارکس که (به تبعیت از باروخ اسپینوزا) می گفت "انسان برای انسان خداست" ، حساسیت به رنج انسان ها را یک نشانه خدائی می دانم و به همین دلیل در مرگ آیت الله منتظری از ته دل عزادارم."

ما در نامه منتظری به خمینی که سند اصلی آقای شالگونی مبنی بر حساسیت منتظری نسبت به رنج انسان ها را تشکیل می دهد، همه جا صرفاً حساسیت وی نسبت به مصالح نظام و نه رنج انسان را شاهد بودیم. در این نامه حتی یک جا هم از انسان، حقوق او و حساسیت نسبت به رنجی که فرد اعدامی یا خانواده او از پامال شدن زندگی وی متحمل می شود، ذکری به میان نیامده است. به علاوه، چگونه ممکن است کسی که به نظام ولایت فقیه معتقد است نسبت به رنج انسانها حساسیت داشته باشد. مگر می شود زن، این حساس ترین و زیباترین موجود انسانی را به جرم عشق در چاله افکند و به فجیع ترین شکل سنگسارش کرد و در همان حال به رنج و کرامت انسانی حساسیت داشت؟ و یا حکم قتل مرتد و از دین برگشته را داد و باز هم مدافع حقوق انسانها بود؟ آقای شالگونی باید شوخی کرده باشد، یا مانند کبک سر در برف، فکر کرده باشد آنچه را که خود نمی بیند و نمی فهمد، دیگران هم نه می بینند و نه می فهمند.

واقعیت اینست که منتظری خودش هم هیچگاه چنین ادعاهائی را نداشت. او مانند خود خمینی به خوبی میدانست که اسلام با دموکراسی، حقوق بشر و رنج انسانی هیچگونه مطابقتی ندارد. بنابراین، بستن این صفات انسانی به او باید مشکل کسانی باشد که مانند آقای دکتر محیط دچار این بیماری مزمن اند که همواره قهرمانان خود را از میان طبقات حاکم و ارتجاعی انتخاب کنند، و از اینرو، چاره ای ندارند جز آنکه قهرمانان ناقهرمان خود را در عالم خیال هم که شده، به صفات مورد علاقه خویش بیارایند. به این ترتیب است که الهیات، "آزادبخش" می شود، حزب الله لبنان و مقتدا صدر مرقی و انقلابی، و منتظری مدافع حقوق مردم و صاحب حساسیت نسبت به رنج انسانها.